

شهید سید ابوالحسن هاشمی



نام پدر	سید غلامحسین
تاریخ تولد	۱۳۲۹
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۱/۱۳
محل شهادت	شوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	بسیجی
تحصیلات	
مدفن	روستای طلحه

زندگینامه

شهید سید ابوالحسن هاشمی در سال ۱۳۲۹ متولد گردید. پدر اوسید غلام حسین هاشمی از سادات جلیل القدر بود. مادر شهید نیز بی بی صفیه موسوی نام داشت و نیز از سادات بزرگوار بود. بنابراین آن شهید از هرسو اجدادش به ائمه اطهار (ع) منتسب می شود.

آن شهید خانواده متدین و از پدر و مادری پاک دامن در روستای طلحه متولد می گردد. پدر شهید مؤذن بود و صدای رسای او را همه اهالی محل می شناسند. وقتی که شهید هاشمی متولد گردید از نظر جسمی قوای بسیار ضعیفی داشت و همین مسئله باعث شده بود تا ایشان نتوانند سال های سال سلامتی خود را باز یابند. او تا سن هفت سالگی از نعمت پای سالم محروم بود و نمی توانست راه برود. پس از آنکه از این نعمت برخوردار شد به کار کردن در روستا مشغول شد. او هرگز روی مدرسه را به خود ندید. تنها مقداری کمی سواد خواندن و نوشتن را داشت و از همین جاست که به این نکته مهم پی می بریم که هرگز تحصیل همیشه همراه تهذیب نمی باشد. شاید که پاکی طینت او با پاکی محیط آرام و معنای طبیعت سرشته شده بود تا از او مردی بوجود آید که به خون خواهی خدا قیام کند. در همان دوران بود که روزی در بیابان در چاهی عمیق فرو می افتد و دیگران نیز از او بی خبر. پس از گشت و گذار فراوان او را در چاه می یابند و باعث نجات جان او می شوند. تقدیر خداوند در آن روز بر آن استوار بود تا آن سرباز کوچک مدفون در چاه در عمق چاله ها جان نهد و در مسیری جان دهد که خداوند راه و رسم جان دادن را در آن مسیر اشارت داده است. آن شهید پس از گذشت دو سال خدمت مقدس سربازی به خانه بر می گردد و با اتمام دوره ضرورت از طرف بسیج به جبهه اعزام می گردد تا آنکه پس از خلق رشادت های فراوان در تاریخ ۱۳/۱/۶۱ مظلومانه در جبهه شوش از طریق اصابت ترکش به ناحیه سر جان خود را تقدیم اسلام و آرمان های اسلام می نماید.

آن شهید قبل از اینکه دعوت حق را لبیک بگوید شاهد وفات پدرش بوده و بعد از شهادتش نیز داغ جراحات وارده مادر او را نیز از دنیا می برد تا والدین او هر دو در کنار آن شهید والامقام آرمیده شوند. درود و رحمت خدا بر آن شهید و پدران و مادران متوفی ایشان.

وصیت نامه

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون

مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده گانند بلکه آنان زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می برند پس مرگی را انتخاب می کنم که در نزد خدا بهترین مرگ است و آن شهادت است که بالاترین مقام و منزلت را دارد.

با سلام به رهبر بت شکن زمان خمینی و سلام و درود فراوان خدا بر خدمت گذران اسلام وصیت نامه خود را خدمت برادران و خواهران قرار می دهم هم به عنوان یک کشاورز مسلمان و یک فرد معتقد به جمهوری اسلامی ایران هدفم به جبهه رفتن این است که نگذارم به کشورم لطمه وارد شود.

نگذارم اسلام تضعیف شود و هدفم این است که پاسدار خون هزاران شهید و مجروح و معلول شوم من به عنوان یک جوان وصیتم به جوانان ایران این است که نگذاریم امام امت خمینی بت شکن تنها بماند. نگذاریم این نعمت الهی از بین برود نگذاریم به کشور اسلامی تجاوز شود. برادران مسئله اسلام است در برابر اسلام خدمت فراوان کنید وصیت دیگری دارم برای کشاورزان مسلمان ایران که برادران، جهاد تنها کشته شدن نیست همین گندمی که شما می کارید جهادی بزرگ است.

هنگامی که بذر افشانی می کنید در همان وقت مشتی محکم به دهان سرمایه داران شرق و غرب می زنید پس کشاورزی را رونق دهید تا دست درازی نسبت به جهان خواران ننماییم. پیامم به خانواده ام این است که در برابر شهادتم چون کوهی استوار بایستید و چون لیلا در مقابل علی اکبر صبر و حوصله نمایند تا خدا با شما اجر و ثواب عظیمی عنایت کند پیامم به خواهران این است که در حفظ حجاب بکوشند چون حجاب شما مشتی محکمی است بر دهان یاهو گویان.

والسلام سرباز روح الله سید ابوالحسن هاشمی

خاطرات

صفات اخلاقی شهید:

شهید هاشمی از جسم خود مرکبی ساخته بود تا روحش به پرواز در آید و در آسمان لایتناهی ایمان سیر نماید. بر خلاف دشمنان کمین گرفته اش که تمامی وجودشان را به آهن سپرده اند و در پناه آهن آرامش گرفته اند. اما کو آن آرامشی که در سایه سلاح برتر بوجود آید؟ سلاح برتر سلاح ایمان است نه سلاح تانک. آن روزها دستان خالی شهدا و رزمندگان تانک های سراپا مسلح دشمن را به تسخیر خود می آورد. سلاح ایمان و سلاح سیف می نماید. «جهزوا انفسکم بالسلاح و الصلاح»

شهید هاشمی همچون روشنائی دیگران را ظاهر می نمود و خود را نمی دید. او آنقدر نفس سرکش اماره را تحقیر کرده بود که جز نان و ماست و غذاهای بسیار ساده بر خود نخوراند و جز لباس های ساده برتن ننمود. امروز نیز بیابان های اطراف روستای طلحه قدمگاه مردان بزرگی است، همچون شهیدان هاشمی، شهر یاری و... .

برادر شهید سید حیدر هاشمی در خصوص صفات اخلاقی او چنین می گوید: «آن شهید در سن ۱۲ سالگی دارای روحیه عجیبی بود. در عین آنکه چندان سواد نداشت اما نسبت به برخورد خود با مردم و خانواده اش سخت مواظب بود او فردی بسیار متواضع و کوچک نفسی بود. با همه مردم نشست و برخاست داشت. خود را حافظ اسرار دیگران می دانست و چون سید بود و رفتاری شایسته داشت مردم نیز او را احترام می نمودند. او حتی زمانی که خواست به جبهه برود نزد من آمد و گفت شما از مادرم خواهی کنید تا اجازه دهد من به جبهه روم. حتی در مقام اطاعت از دستورات ولی امر نیز از مادر اجازه می گرفت و ناراحتی مادر را بر نمی یافت. او علاقه خاصی به امام خمینی (ره) داشت و در مجالس و محافلی که با نام امام حسین (ع) منعقد می گردید شرکت فعال داشت. ما نیز چهار برادر و دو خواهر بودیم که احترام خاصی به آن شهید می گذاشتیم. نسبت به ترک محرمات حساسیت زیادی داشت و می گفته «اول محرمات را ترک نما سپس واجبات عمل کن» چنین بود که نماز بخواند و در انجام فرایض دینی دیگر غافل باشد. همیشه با وضو بود و چند آیه از قرآن را که از بر داشت با خود زمزمه می کرد. او حتی از من نیز می خواست تا با هم به جبهه برویم ولی چون تازه پدرم از دنیا رفته بود و مادرم و خواهرانم بی سرپرست بودند نتوانستیم او را همراهی کنیم.»

پای صحبت خواهر شهید:

خانم سکینه هاشمی

«خبر شهادت برادرم را یکی از کارمندان جهاد به نام سید حسن هاشمی به ما رساند. آن شهید به مدت سه روز پس از شهادتش در بیمارستان فاطمه الزهرا بوشهر بود و ما از آن خبر نداشتیم. حتی در لحظه شهادت ایشان نیز به مدت زمانی او نشناخته باقی مانده بود. اولین بار در سن بیست و یک سالگی عازم جبهه شد جالب آنکه قبل از آنکه بخواهد به جبهه اعزام گردد به قبرستان می آید و مکان دفن خود را نیز به خانواده بازگو می کند و می گوید: «اگر به شهادت رسیدم مرا در این نقطه به خاک بسپارید.» شنیدن این سخنان برای ما بسیار سخت بود و به او می گفتیم که چرا چنین می گویی؟ اما امروز بعد از گذشت سال ها می دانیم که او عهدی با مولای خود بسته بود که ما را از آن میثاق خبری نبوده است. به نقل یکی از همسنگران اش هنگامی که شهید زخمی می گردد خود را به بالین شهید می رساند و می گوید: آقا سید! آب می خواهی به تو بدهم؟ شهید نیز می گوید حرکت کنید و دشمن را عقب برانید مرا رها کنید و بر دشمن بتازید. همسنگر شهید پیشروی را ادامه می دهد و پس از مراجعت می بیند که

آن شهید به شهادت رسیده است و آن قدر در خصوص حق الناس با احتیاط برخورد می کرد که مبادا حتی از دیگران ضایع شود. حتی هنگامی وقتی مبلغی بابت حق عضویت او را در جبهه به او می دادند از گرفتن آن امتناع می کرد و می گفت من این وجوه را نیاز ندارم و رفتار عجیبی داشته به همه مهربان بود. و هرگز کسی را مسخره نمی کرد. بیاد دارم روزی درب حیاط باز بود و ما در صحن حیاط نشسته بودیم ناگاه فرد نادانی وارد حیاط شد. بچه ها محل هم او را دنبال کرده بودند و مسخره می کردند. هر چه خواستیم او را از حیاط بیرون کنیم نتوانستیم. ناگاه سید غلامحسین از اتاق بیرون آمد و مقداری بانادان با لحنی ملایم صحبت کرد. آنگاه او را به اتاق خود برد. جالب آنکه با همدیگر شام را صرف کردند و آن فرد را کنار خود خوابانید و صبح با احترام از او خواست که به خانه اش برود. از این نکته او ما درس گرفتیم که مبادا کسی را مسخره کنیم و با آنکه به دیده حقارت به بنده ای نگاه کنیم. او می گفت: «گیریم که ما چند صبحی دیگر هم زنده باشیم پس چه بهتر مرگ خود را به شهادت به ختم برسانیم و» قبل از آنکه چنگال مرگ در کاممان فرو رود مرگ را به تسخیر خود کشیم و بهترین مرگها مرگی است که با بینش تمام به استقبال آن رفت و جان را برای آرمانهای الهی نثار نمود.»

مطالبی از زبان برادر بزرگ شهید:

«شبى خواب دیدم که پیکر مطهر شهید در تابوت است و تابوت نیز در مسجد روستایمان گذاشته شده است آن شهید در تابوت با من سخن گفت و خواست که هنگام حرکت تابوت خیلی جسدش را به اطراف حمل نکنیم. علت را پرسیدم. او گفت: «سرم درد می کند و با حرکت تابوت دردش بیشتر می شود» پس از شهادت او به یاد خوابم افتادم و وقتی جسد را مشاهده کردم دیدم دقیقا گلوله بر سر او اصابت کرده بود» شهید هاشمی اولین شهید روستای طلحه می باشد و به همین مناسبت گلزار شهدای طلحه نیز به نام «بهشت هاشمی» نامگذاری شد. آن شهید دوستان زیادی داشت که از جمله می توان به برادر بسیجی غلام شاه زیارتی اشاره کرد. برادری که فرهنگی است و تا هنوز هم روستایمان با یاد و خاطره ایثار گریهای او در جبهه فرهنگی رنگ و بوی مبارزه بی امان را می دهد. عزیزانی همچون سید غلامرضا موسوی، ابوالقاسم افرند، مرحوم شهریار میرزایی، عبدالحسین عالی نژاد، حسین اسلامی و ... نیز از دوستان او بودند.

شهادت شهید تاثیر زیادی روی روحیه خانواده شهید گذاشت و باعث شد تا جایگاه ویژه خود را در خانواده پیدا کنیم. بعد از شهادت شهید سید غلامحسین حتی رفتار اجتماعی مان نیز تعدیل شد و بیشتر مواظب رفتار خود بودیم چرا که از اکنون دیگر خانواده شهید می باشیم پس باید بیشتر از سایرین خود حرمت خون شهدا را پاس بداریم. امروز نیز تنها راه حفظ فرهنگ اسلامی و ارج نهادن بدان تنها با زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدا، میسر است. بنا به تعبیر مقام معظم رهبری: «نگذارید یاد و خاطره شهدا در مقابل طوفان سهمگین دشمن از یاد برود.» بعد از این مسئولان نظام هستند که باید سال ها حماسه و ایثار و مجاهدت های فرزندان این آب و خاک را به خاطر داشته باشند. در ایران نظام باید از رشا و ارتشا پرهیزد و به شدت با فساد اداری مقابله نمایند. این تنها خواسته خانواده شهدا می باشد از مسئولان پس قدر مردم را بدانیم و خود را و امداار و مدیون مردم و نظام اسلامی و ولایت فقیه بدانیم.

بدرقه:

غرقه در ناز و رویا

و مست خاطرات سرخ قدیمی

نخل های سربریده را

می بینم

و گمنامی تمام عاشقان را

در آئینه جهان.

ناله در ناله عشق

نوحه می خوانم

در بدرقه کاروان شهیدان

پیشانی بند سبزم را

به سوی بصره

پرتاب می کنم.

و با سربند سرخ شهیدانم

بقعه زخمی کربلا را

می بندم.

تقدیم به شهید هاشمی



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران